

توان یاب

ا ت ی ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

نکته

وابستگی غذایی خلیج فارس تشدید می‌شود

وابستگی شدید کشورهای خلیج فارس به مسیرهای باریک دریایی، هر اختلال ژئوپلیتیکی را به تهدیدی جدی برای امنیت غذایی و ثبات اقتصادی آن‌ها تبدیل کرده‌است

● حسین شریزاد- تحلیلگر حوزه کشاورزی

وابستگی فزاینده کشورهای جهان به گلوگاه‌های حیاتی حمل‌ونقل دریایی، امروز یکی از مهم‌ترین تهدیدهای امنیت غذایی در مقیاس جهانی و منطقه‌ای به شمار می‌آید. هرچه حجم تجارت مواد غذایی افزایش می‌یابد و مسیرهای ترانزیتی تحت فشار بیشتری قرار می‌گیرند، خطر اختلال در این گلوگاه‌ها نیز پیامدهای ژرف‌تری برای کشورهایی ایجاد می‌کند که امنیت غذایی آن‌ها به واردات وابسته است. منطقه خلیج فارس، که یکی از واردکنندگان اصلی غلات و نهاده‌های غذایی جهان به شمار می‌آید، بیش از هر منطقه دیگری با این شکنندگی ساختاری روبه‌رو است؛ شکنندگی‌ای که هر اختلال در تنگه هرمز، باب‌المندب یا مسیرهای تجاری دریای سیاه می‌تواند آن را به یک بحران گسترده تبدیل کند. از آنجا که بخش قابل توجهی از واردات مواد غذایی این کشورها از هیچ مسیر جایگزینی قابل تأمین نیست، افزایش تنش‌های ژئوپلیتیک، چه در خلیج فارس و چه در کریدورهای جهانی، امنیت غذایی این کشورها را در وضعیتی حساس و آسیب‌پذیر قرار داده است.

سه‌م مصرف ملی مواد غذایی که از طریق این گلوگاه‌ها جابه‌جا می‌شود، تعیین‌کننده میزان مواجهه یک کشور با خطر اختلال در مسیرهای حیاتی دریایی است. این میزان مواجهه تابعی از وابستگی کشورها به عرضه بین‌المللی کالاهای غذایی و نیز حجم ترانزیت واردات از مسیرهای خاص تجاری است. در عمل، بخش عمده‌ای از کالاهای کشاورزی اساسی جهان باید حداقل از یکی از «نقاط گلوگاهی» تجارت دریایی عبور کنند؛ از تنگه‌های استراتژیک گرفته تا کانال‌ها و بنادر اصلی. این نقطه‌ها، که زمانی تنها مسیرهایی تسهیل‌کننده تجارت به شمار می‌رفتند، اکنون به عناصر زیرساختی حیاتی تبدیل شده‌اند که هر گونه اختلال در آن‌ها می‌تواند بازار جهانی غذا را با تکانه‌های شدید روبه‌رو کند.

افزایش حجم تجارت غلات و کالاهای اساسی، فشار بی‌سابقه‌ای بر زیرساخت‌های حمل‌ونقل دریایی وارد کرده‌است. در سال ۲۰۰۰ میلادی، حدود ۳۵ میلیون تن غلات از طریق مسیرهای دریایی جابه‌جا می‌شد؛ رقمی که تا سال ۲۰۱۵ به ۱۵۰ میلیون تن و در سال‌های اخیر به بیش از ۹۰۰ میلیون تن رسیده است. این رشد چشمگیر، نه تنها اهمیت گلوگاه‌های تجارت غذایی را افزایش داده، بلکه امنیت و تاب‌آوری کشورهایی را که به این مسیرها متکی‌اند، به عاملی سرنوشت‌ساز در سیاست‌های غذایی و اقتصادی تبدیل کرده است.

با وجود نگرانه‌های وابستگی به مسیرهای دریایی، کشورها در میزان حساسیت و آسیب‌پذیری در برابر اختلالات، شرایط متفاوتی دارند. اهمیت هر گلوگاه برای یک کشور خاص وابسته به دو عامل اصلی است: سهم واردات عبوری از این گلوگاه و سهولت یافتن مسیرهای جایگزین. اگر کشوری بتواند در صورت بروز اختلال، مسیر دیگری پیدا کند یا منابع تأمین متفاوتی را جایگزین سازد، میزان آسیب‌پذیری آن کاهش می‌یابد. اما برای بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، هیچ مسیر جایگزین قابل اتکایی وجود ندارد؛ موضوعی که حساسیت آن‌ها را در برابر ننگانه‌های ژئوپلیتیک یا اختلالات فنی دوچندان می‌کند.

عامل مهم دیگر، وضعیت امنیت غذایی داخلی کشورهاست. هرچه یک کشور از نظر تولید داخلی شکننده‌تر باشد، تأثیر اختلال در یک گلوگاه حیاتی شدیدتر خواهد بود. کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، که از پایین‌ترین نرخ‌های خودکفایی غذایی در جهان برخوردارند، دقیقاً در چنین وضعیتی قرار دارند. این کشورها، که بخش عمده نیازهای غذایی خود را از خارج وارد می‌کنند، برای تأمین غلات، نهاده‌های کشاورزی، خوراک دام و سایر کالاهای اساسی به مسیرهایی وابسته‌اند که کوچک‌ترین بحران در آن‌ها می‌تواند زنجیره تأمین غذا را مختل کند. بازارهای مصرفی خلیج فارس در سال‌های اخیر وابستگی بیشتری به صادرات غلات از منطقه دریای سیاه پیدا کرده‌اند. گندم، ذرت، جو و سویا از روسیه و اوکراین، از طریق بنادر این دو کشور و سپس از مسیرهای حیاتی مانند تنگه‌های ترکیه و کانال سوئز وارد خلیج فارس می‌شود. همزمان، بخشی از واردات از مسیر جنوبی و از راه تنگه باب‌المندب و سپس تنگه هرمز به بازارهای خلیجی می‌رسد. این یعنی بیش از یک‌سوم واردات مواد غذایی شورای همکاری از گلوگاهی عبور می‌کند که هیچ مسیر جایگزینی برای آن وجود ندارد. به همین دلیل، هر تکانه‌ای در این مسیرها می‌تواند پیامدهایی فوری و مستقیم برای امنیت غذایی منطقه داشته باشد.

پیوندهای تاریخی میان ناامنی غذایی و بی‌ثباتی اجتماعی، حساسیت این موضوع را افزایش می‌دهد. منطقه خلیج فارس همواره کشیده‌است از طریق سرمایه‌گذاری در ذخایر استراتژیک یا خرید زمین‌های کشاورزی در خارج از کشور. این آسیب‌پذیری را کاهش دهد، اما در عمل وابستگی ساختاری آن‌ها به واردات غذایی همچنان پابرجاست و راه‌حل‌های موجود تنها بخشی از ریسک را کاهش داده است. بر اساس آمارهای جهانی، کشورهای خلیج فارس از بزرگ‌ترین واردکنندگان غلات و دانه‌های روغنی هستند و ۴۰٫۲ درصد کل واردات دریایی جهان در این حوزه را به خود اختصاص داده‌اند. حدود نیمی از این واردات از برزیل و آرژانتین تأمین می‌شود و این دو کشور همچنین نقش اصلی در تأمین شکر این منطقه دارند. بنابراین، اختلال در مسیرهای حمل مواد غذایی از آمریکای جنوبی یا حتی بسته شدن تنگه‌هایی مانند باب‌المندب یا هرمز، می‌تواند بحران ورود مواد غذایی به منطقه را با بحران فوری مواجه کند. در مواردی مانند واردات گندم، وابستگی برخی کشورها تقریباً مطلق است. کویت و بحرین تقریباً تمام واردات گندم خود را از مسیر تنگه هرمز دریافت می‌کنند. در قطر، حدود ۸۰ درصد واردات غذا و نهاده‌ها از همین مسیر عبور می‌کند و امارات متحده عربی نیز برای ۸۸ درصد واردات گندم خود به این تنگه وابسته است. ایجاد مرکز جدید واردات و صادرات مجدد غلات در فجیره که در ساحل دریای عمان قرار دارد، اندکی از این وابستگی را کاهش داده، اما همچنان نبود مسیر جایگزین برای ورود به خلیج فارس، کویت، بحرین، قطر و امارات را در معرض خطر بالا قرار می‌دهد.

از سوی دیگر، مشکلات ساختاری در تولید داخلی نیز وابستگی این کشورها را تشدید کرده است. بهره‌وری پایین کشاورزی، محدودیت منابع آب، و رشد سریع جمعیت باعث شده تولید داخلی توان تأمین نیازهای غذایی منطقه را نداشته باشد. این شکاف میان تولید و مصرف، واردات را به تنها راه تأمین مواد غذایی تبدیل کرده و همین وابستگی، آن‌ها را در برابر نوسانات قیمت جهانی و اختلالات عرضه آسیب‌پذیر کرده است. با گسترش تنش‌ها میان ایران، آمریکا و اسرائیل و انتقال درگیری‌ها به عرصه‌های نامتعارف، خاورمیانه وارد مرحله جدیدی از آسیب‌پذیری ژئوپلیتیکی شده است. تهدید بسته شدن تنگه هرمز یا حمله به خطوط کشتیرانی، نه تنها امنیت انرژی بلکه امنیت غذایی منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بسیاری از اقتصادهای عربی که فاقد سیستم‌های تولید و ذخیره‌سازی گسترده هستند و برای تأمین غذای روزمره به این مسیرها تکیه دارند، در برابر این تهدیدها نیز آسیب‌پذیر شده‌اند. بحران کنونی بار دیگر ضعف‌های بنیادی سیستم غذایی کشورهای عربی منطقه را آشکار کرده است. ساختاری که سال‌ها بر واردات متکی بوده، اکنون با پیامدهای ژئوپلیتیکی مواجه شده که از کنترل دولت‌ها خارج است. این شرایط نشان می‌دهد که آینده امنیت غذایی این کشورها نه تنها به توان اقتصادی یا ظرفیت ذخایر استراتژیک، بلکه به مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیکی و ایجاد مسیرهای جایگزین، تنوع‌بخشی به منابع واردات و سرمایه‌گذاری در تولید داخلی وابسته خواهد بود.

رامین بیات
روزنامه نگار

اوج‌گیری تنش‌های ژئوپولیتیک در خاورمیانه در ماه‌های آغازین سال ۲۰۲۶ بار دیگر نشان داد که با وجود گسترش سیاست‌های جهانی برای گذار به انرژی‌های پاک و اقتصاد کم کربن، ساختار واقعی اقتصاد جهانی همچنان به نفت، گاز و فرآورده‌های فسیلی وابسته است. در چنین شرایطی، هرگونه اختلال در مسیرهای انتقال انرژی، حتی اگر کوتاه‌مدت باشد، می‌تواند آثار فوری و گسترده‌ای بر امنیت انرژی جهان بر جای بگذارد.

منابعه جاری در یکی از حساس‌ترین مناطق ژئوپولیتیک جهان، یعنی خاورمیانه، اکنون به بحرانی تبدیل شده است که دامنه پیامدهای آن از مرزهای منطقه فراتر رفته و بازارهای جهانی انرژی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در همین زمینه، مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران در گزارشی درباره پیامدهای جنگ علیه ایران بر امنیت انرژی جهانی، به نقش تعیین‌کننده تنگه هرمز در شبکه انتقال انرژی جهان پرداخته است. بر اساس این گزارش، جایگاه این گذرگاه راهبردی به گونه‌ای است که هرگونه تنش یا اختلال در آن می‌تواند تعادل بازارهای نفت و گاز را بر هم بزند. از این منظر، بحران جاری صرفاً یک منازعه منطقه‌ای نیست، بلکه به مسئله‌ای تبدیل شده که ثبات بازار انرژی و حتی پایداری زنجیره‌های تأمین جهانی را با چالش مواجه کرده است.

تنگه هرمز در کانون انرژی جهان

بررسی‌ها نشان می‌دهد که تنگه هرمز یکی از حیاتی‌ترین شریان‌های انتقال انرژی در جهان به شمار می‌رود. این گذرگاه راهبردی در خلیج فارس، پس از تنگه مالاکا، دومین گلوگاه بزرگ انتقال انرژی در جهان محسوب می‌شود و روزانه حدود ۲۰ درصد از جریان تجارت جهانی نفت، معادل نزدیک به ۲۱ میلیون بشکه، از این مسیر عبور می‌کند.

اهمیت این تنگه تنها به نفت محدود نمی‌شود. بر اساس برآوردها، بیش از بروز درگیری‌های اخیر، نزدیک به ۲۰ درصد از عرضه جهانی گاز طبیعی مایع نیز از طریق همین مسیر به بازارهای جهانی منتقل می‌شد. گزارش مؤسسه S&P Global Energy نیز نشان می‌دهد که بیش از دو میلیون بشکه در روز از واردات نفتای آسیا از این تنگه عبور می‌کند؛ موضوعی که این مسیر را برای صنعت پتروشیمی در اقتصادهای آسیایی به یک مسیر حیاتی تبدیل کرده است.

از منظر جغرافیای مصرف نیز وابستگی قابل توجهی به این مسیر وجود دارد. حدود ۹۰ درصد نفت و ۸۶ درصد گاز طبیعی مایع عبوری از تنگه هرمز به مقصد بازارهای آسیایی حمل می‌شود. در این میان، کشورهایی مانند هند و چین وابستگی قابل توجهی به این مسیر دارند؛ به گونه‌ای که حدود ۴۵ درصد از واردات گاز طبیعی مایع هند و نزدیک به ۳۰ درصد از واردات چین از قطر، از طریق همین گذرگاه انجام می‌شود.

در سوی دیگر، کشورهای صادرکننده نفت خلیج فارس نیز وابستگی شدیدی به این مسیر دارند. تمامی نفت صادراتی ایران، کویت و قطر از طریق تنگه هرمز به بازارهای جهانی ارسال می‌شود. عراق حدود ۹۷ درصد، عربستان سعودی نزدیک به ۸۹ درصد و امارات متحده عربی حدود ۶۶ درصد از صادرات نفت خود را از این مسیر عبور می‌دهند. این میزان وابستگی نشان می‌دهد که تنگه هرمز نه تنها یک گذرگاه منطقه‌ای، بلکه یکی از ستون‌های اصلی نظام تجارت جهانی انرژی است.

۶۶

تنگه هرمز تنها یک گذرگاه دریایی نیست؛ این آبراهه باریک یکی از حساس‌ترین نقاط اتصال ژئوپلیتیک انرژی، تجارت جهانی و ثبات اقتصاد بین‌الملل محسوب می‌شود

از همین رو، هرگونه ناامنی یا اختلال در این گذرگاه می‌تواند پیامدهایی بسیار فراتر از مرزهای خلیج فارس داشته باشد. کاهش تردد کشتی‌ها، افزایش هزینه‌های بیمه و محدود شدن دسترسی به ناوگان نفتکش‌ها، همگی عواملی هستند که می‌توانند جریان عرضه انرژی را مختل کنند. در چنین شرایطی، حتی اگر تولید انرژی در کشورهای صادرکننده ادامه داشته باشد، دشواری در انتقال آن می‌تواند به سرعت بازارهای جهانی را با شوک عرضه و نوسان‌های شدید قیمتی مواجه کند.

شکنندگی زنجیره انرژی جهان

در تحلیل مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، یکی از مهم‌ترین پیامدهای منازعه جاری در خاورمیانه، تأثیر آن بر تاب‌آوری زنجیره تأمین انرژی جهانی دانسته شده است؛ زنجیره‌ای پیچیده و درهم‌تنیده که اختلال در هر حلقه آن می‌تواند پیامدهایی فراتر از مرزهای جغرافیایی یک کشور یا منطقه به همراه آورد. این گزارش تأکید می‌کند که امنیت انرژی در جهان معاصر مفهومی صرفاً ملی یا منطقه‌ای نیست، بلکه شبکه‌ای جهانی از تولید، انتقال و مصرف است که ثبات آن به پایداری گلوگاه‌های حیاتی وابسته است. از همین منظر، تنش در تنگه هرمز تنها مسئله‌ای مرتبط با عرضه نفت تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند دامنه‌ای گسترده از بازارهای صنعتی و کالایی را نیز دچار بی‌ثباتی کند. به‌عنوان نمونه، کاهش تولید گوگرد- ماده‌ای کلیدی در تولید اسید سولفوریک- می‌تواند زنجیره صنایع معدنی و فناوری‌های نوین را تحت تأثیر قرار دهد؛ چرا که این ترکیب شیمیایی در استخراج فلزاتی چون مس و کبالت نقشی اساسی دارد. فلزاتی که برای تولید باتری خودرو، برقی، شبکه‌های انتقال برق، ترانسفورماتورها و تجهیزات الکترونیکی پیشرفته ضروری‌اند. در همین حال، اختلال در عرضه گاز طبیعی مایع قطر می‌تواند تأمین برق صنایع نیمه‌هادی در تایوان را با چالش روبه‌رو سازد؛ صنعتی که یکی از ارکان فناوری جهانی به شمار می‌آید. همچنین افزایش هزینه تولید کوه‌های نپتروژنی، که به شدت به انرژی وابسته است، از دیگر پیامدهای زنجیره‌ای چنین بحرانی محسوب می‌شود.

بر همین اساس، گزارش یادشده نتیجه می‌گیرد که تاب‌آوری زنجیره تأمین انرژی جهانی به یکی از مؤلفه‌های کلیدی امنیت اقتصادی جهان تبدیل شده است؛ چرا که هرچه این زنجیره از انعطاف‌پذیری و ظرفیت مدیریت بحران بیشتری برخوردار باشد، اقتصاد جهانی نیز با سرعت و کارآمدی بیشتری می‌تواند از شوک‌های ژئوپولیتیک عبور کند.

اختلال در شریان‌های انرژی جهان

گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران نشان می‌دهد که بحران جاری در خاورمیانه، چند مؤلفه بنیادین تاب‌آوری زنجیره تأمین انرژی جهانی را به‌طور هم‌زمان

atiyeno.ir

● دوشنبه ۲۵ اسفند ۱۴۰۴ ● شماره ۵۲۱

هرمز؛ گره ژئوپلیتیک بازار جهانی نفت و گاز

گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق بازرگانی ایران نشان می‌دهد نقش تنگه هرمز در انتقال انرژی به گونه‌ای است که هر تنش امنیتی می‌تواند پیامدهای فوری برای اقتصاد جهانی داشته باشد

تضعیف کرده است؛ مؤلفه‌هایی که کارکرد هماهنگ آن‌ها ضامن پایداری جریان تولید، انتقال و مصرف انرژی در اقتصاد جهانی به‌شمار می‌آید. نخستین حلقه آسیب‌پذیر در این زنجیره، حمل‌ونقل دریایی و سازوکارهای بیمه‌ای آن است. با افزایش مخاطرات امنیتی در آبراهه‌های خلیج فارس، هزینه حمل‌ونقل دریایی باشتابی چشمگیر روبه افزایش گذاشته و شرکت‌های بیمه نیز با حق بیمه خطر جنگ را به‌طور قابل توجهی بالا برده‌اند یا دامنه پوشش خود را محدود ساخته‌اند. در نمونه‌ای گویا، شرکت‌های بیمه دریایی «اسکولد» و «گارد» تنها دو روز پس از آغاز منازعه، پوشش بیمه خطر جنگ برای کشتی‌ها را لغو کردند. در مقابل، شرکت مالی توسعه بین‌المللی ایالات متحده ناگزیر شد برای حفظ جریان انتقال نفت و گاز در ببحوه درگیری، ضمانت غرامت‌های دریایی تا سقف ۲۰ میلیارد دلار در منطقه خلیج فارس را برعهده گیرد.

پیامدهای این بحران تنها به دریا محدود نمانده و زیرساخت‌های حمل‌ونقل هوایی منطقه نیز از آثار آن بی‌نصیب نمانده‌اند. بخشی از ظرفیت حمل‌ونقل هوایی در امارات متحده عربی و قطر از مدار فعالیت خارج شده و انتظار می‌رود هزینه ترانزیت هوایی-و به تبع آن هزینه مبادله کالاهای فاسدشدنی، دارو و سایر اقلام باارزش که عمدتاً از طریق هواپیما جابه‌جا می‌شوند-افزایش یابد. چنین وضعیتی خطر اختلال در زنجیره تأمین کالاهای حیاتی را برای بسیاری از اقتصادهای وابسته به واردات تشدید می‌کند. دومین مؤلفه آسیب‌پذیر، محدودیت مسیرهای جایگزین برای دور زدن تنگه هرمز است. هرچند برخی کشورهای منطقه، از جمله عربستان سعودی، برای کاهش وابستگی به این گذرگاه راهبردی مسیرهای انتقال جایگزین ایجاد کرده‌اند، اما جایگزینی کامل این مسیرها با موانع فنی، لجستیکی و هزینه‌های سنگین همراه است. افزون بر این، افزایش ناگهانی حجم انتقال از این مسیرها نیازمند آمادگی زیرساختی و ظرفیت عملیاتی قابل توجهی است و در عین حال، پایانه‌ها و تأسیسات صادراتی نیز خود می‌توانند در معرض تهدیدات امنیتی قرار گیرند. سومین حلقه آسیب‌دیده، بخش ذخیره‌سازی، پالایش و توزیع انرژی است. هرگونه اختلال در انتقال نفت خام، به سرعت به واحدهای پالایشی و سپس به بازار فرآورده‌های نفتی سرایت می‌کند. کشورهایی که وابستگی بیشتری به واردات فرآورده‌هایی چون بنزین، دیزل و سوخت جت دارند، حتی پیش از بازار نفت خام ممکن است با کمبود عرضه یا جهش قیمتی مواجه شوند. در چنین شرایطی، نااهماهنگی در ذخیره‌سازی و توزیع می‌تواند بحران را تشدید کند؛ زیرا حتی در صورت ورود نفت جایگزین نیز انتقال به‌موقع آن به مصرف‌کننده نهایی تضمین‌شده نخواهد بود. بر شدن سریع ظرفیت مخازن ذخیره‌سازی در برخی نقاط و احتمال توقف فعالیت بخشی از پالایشگاه‌ها، نشانه‌هایی از فشار فزاینده بر این حلقه حساس زنجیره انرژی است؛ فشاری که در صورت تداوم، می‌تواند به کمبود سوخت و تشدید نوسانات قیمتی در بازار فرآورده‌های نفتی بینجامد.

تورم انرژی و موج گرانی جهانی

یکی از محورهای مهمی که مرکز پژوهش‌های اتاق ایران در گزارش خود بر آن تأکید می‌کند، تأثیر افزایش قیمت انرژی بر تورم و پویایی بازارهای جهانی است. افزایش قیمت انرژی صرفاً یک نوسان بخشی در بازار نفت و گاز نیست، بلکه متغیری بنیادین است که می‌تواند هم‌زمان بر نرخ تورم، رشد اقتصادی و ثبات مالی در مقیاس جهانی اثر بگذارد. تجربه بازارهای انرژی نشان می‌دهد که جهش قیمت نفت خام معمولاً با وقفه‌ای کوتاه به افزایش بهای فرآورده‌هایی نظیر بنزین، دیزل و سوخت جت منجر می‌شود. این افزایش قیمت به سرعت هزینه‌های حمل‌ونقل زمینی، دریایی و هوایی را بالا می‌برد و در ادامه به صورت زنجیره‌ای به سایر بخش‌های اقتصادی سرایت می‌کند.

در چنین شرایطی، قیمت بسیاری از کالاهای مصرفی-به‌ویژه مواد غذایی و کالاهای وارداتی- تحت تأثیر افزایش هزینه‌های حمل‌ونقل و تولید رو به افزایش می‌گذارد. به‌طور هم‌زمان، صنایع انرژی‌بر با فشار مضاعف هزینه‌ای روبه‌رو می‌شوند؛ فشاری که می‌تواند حاشیه سود آن‌ها را کاهش داده و در برخی موارد به افت شاخص‌های سهام، افزایش هزینه تأمین مالی و تعویق پروژه‌های سرمایه‌گذاری منجر شود.

پیامدهای این روند در سطح دولت‌ها نیز قابل توجه است. در کشورهای واردکننده انرژی، افزایش قیمت نفت و گاز اغلب به رشد هزینه‌بازارنه‌های انرژی و تشدید کسری بودجه می‌انجامد؛ مسئله‌ای که می‌تواند پایداری مالی دولت‌ها را با مخاطره مواجه کند. اروپا نمونه‌ای قابل توجه در این زمینه است. حتی وقفه‌ای چند هفته‌ای در مبادلات انرژی در این قاره می‌تواند سطح ریسک بی‌ثباتی اقتصادی را به شدت افزایش داده و امنیت انرژی آن را در آستانه شکنندگی قرار دهد.

در سوی دیگر، اقتصادهای بزرگ آسیایی همچون چین و هند که بخش قابل توجهی از انرژی مورد نیاز خود را از خاورمیانه تأمین می‌کنند، با فشار مضاعف ناشی از افزایش قیمت‌ها و نااطمینانی در عرضه روبه‌رو می‌شوند. این وضعیت از یک سو هزینه تولید و سطح عمومی قیمت‌ها را بالا می‌برد و از سوی دیگر، تراز تجاری و ثبات اقتصادی این کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مجموع، افزایش قیمت انرژی می‌تواند به شکل‌گیری موجی از تورم جهانی بینجامد؛ موجی که آثار آن از بازار سوخت آغاز شده و به تدریج سراسر اقتصاد جهانی را دربر می‌گیرد.

فشار انرژی بر تجارت و تولید

افزایش قیمت انرژی علاوه بر پیامدهای تورمی، آثار گسترده‌ای بر ساختار تجارت و تولید جهانی بر جای می‌گذارد. گزارش مرکز پژوهش‌های اتاق ایران نشان می‌دهد که در شرایط افزایش بهای نفت و گاز، اقتصادهای واردکننده انرژی نخستین کشورهای هستند که از کانال افزایش هزینه واردات و تشدید عدم تعادل در تراز پرداخت‌ها آسیب می‌بینند. این مسئله به‌ویژه در مورد اقتصادهای بزرگ آسیایی همچون چین و هند اهمیت بیشتری دارد؛ کشورهایی که بخش عمده انرژی مورد نیاز خود را از خاورمیانه تأمین می‌کنند.

در مورد چین، حساسیت این مسئله دوچندان است. این کشور حدود ۹۰ درصد از صادرات نفت ایران-معادل تقریباً ۱۳ درصد از کل واردات نفت خام خود-را جذب می‌کند. از این رو، افزایش قیمت انرژی و ریسک اختلال در عرضه می‌تواند فشارهای ارزی و تورمی قابل توجهی بر اقتصاد چین وارد کند. پیامد چنین وضعیتی کاهش حاشیه سود صنایع انرژی‌بر از جمله فولاد، صنایع شیمیایی و تولیدات الکترونیک است. تضعیف سودآوری این بخش‌ها به نوبه خود می‌تواند رقابت‌پذیری قیمتی صادرات چین را کاهش داده و مازاد تجاری این کشور را-که برای جبران ضعف‌های ساختاری اقتصاد داخلی به آن اتکا دارد-در معرض تهدید قرار دهد.

در مقابل، برخی کشورهای صادرکننده انرژی ممکن است در کوتاه‌مدت از افزایش قیمت‌ها منتفع شوند؛ اما این منفعت الزاماً پایدار نیست. ناامن شدن مسیرهای صادراتی، افزایش هزینه‌های بیمه و حمل‌ونقل و همچنین ریسک آسیب‌دیدن زیرساخت‌های انرژی می‌تواند ظرفیت واقعی صادرات را محدود کند. به همین دلیل، قیمت‌های بالاتر انرژی لزوماً به معنای امنیت اقتصادی بیشتر برای صادرکنندگان نیست.

افزون بر این، افزایش قیمت انرژی هزینه تولید در بخش کشاورزی و صنعت را نیز بالا می‌برد. رشد قیمت نهاده‌های مبتنی بر سوخت و گاز، به‌ویژه کودهای شیمیایی، می‌تواند هزینه تولید محصولات کشاورزی را افزایش داده و در صورت تداوم درگیری‌ها، حتی امنیت غذایی را-در برخی کشورهای ثروتمند-در معرض تهدید قرار دهد. صنایعی نظیر لجستیک، حمل‌ونقل، هوانوردی و کشتیرانی که شدت مصرف انرژی بالایی دارند، نخستین بخش‌هایی هستند که این فشار را تجربه می‌کنند و